

گئوماتای مغ

نوشته:

محمد جواد مشکور

دکتر در تاریخ

منابع اصلی در بساره گئوماتای مغ وزند گینامه او از چهار منبع تجاوز نمیکند و آنها، نخست سنگنبشته‌ی داریوش در بیستون و دو دیگر روایت‌های هرودوت، و کتزیاس مورخان مشهور یونان قدیم و چهارم، روایت یوستی نوس مورخ معروف رومی است.

اینک به ذکر هر یک از این روایتها پرداخته، و سپس در گاه‌علوم انسانی و مطالعات (دکتر در تاریخ) بساره این شخصیت تاریخی بتفصیل بحث خواهیم کرد.

۹- نوشته داریوش در سنگنبشته‌ی بیستون

داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی در ستون اول سنگنبشته‌ی بیستون از بند ۱۰ تا ۱۴، درباره‌ی گئوماتای^۱ مغ چنین مینویسد:

بند ۱۰ - گوید داریوش شاه، این است کرده من: پس از آنکه شاه شدم. کمبوجیه نام، پور کورش، از خاندان ما، هم او کسه در اینجای شاه

1- Gaumata

میبود، آن کمبوجیه را برادری بود بردیه^۲ نام، هم مادروهم پدر کمبوجیه. سپس، کمبوجیه آن بردیه را کشت. پس از آنکه کمبوجیه، بردیه را کشت، مردم آگاه نبودند که بردیه کشته شده است: سپس، کمبوجیه به مصر رفت. چون کمبوجیه به مصر رفت آننگه، مردم از او آریفته (دلزده) شدند. دروغ در بوم بسیار شد. هم در پارس، هم در ماد، هم در دیگر بومها.

بند ۱۱ - گوید داریوش شاه، سپس مردی بود مغ، گئوماته نام که از پیشانیووادا^۳، از کوهی، ار کدریش^۴ نام، از آنجای برآمد. از ماه وینخنه^۵ چهارده روز گذشته بود. آنگاه که او بر افتاد اینسان ب مردم دروغ گفت: «من بردیهام، پور کورش، برادر کمبوجیه» پس از آن مردم همگی بر تافته شدند، از کمبوجیه، نزد او رفتند، هم پارس، هم ماد، هم دیگر بومهای کشور را بگرفت. از ماه گرمایده^۶ ۹ روز گذشته بود که کشور را اینسان بگرفت سپس کمبوجیه از خود کشی مرد.

بند ۱۲ - گوید داریوش شاه، این کشور را که گئوماته مغ از کمبوجیه بگرفت، کشوری بود که از یارینه خاندان ما را میبود. پس از آنکه گئوماته - مغ، پارس، و ماد، و دیگر بومها را از کمبوجیه گرفت. او ستاده را از خود کرد. او شاه شد.

بند ۱۳ - گوید داریوش شاه، مردی نبود، نه پارسی، نه مادی، نه از خاندان ما، کسیکه کشور را از گئوماته مغ رها کند. مردم از ستمش بترسیدند. بسی مردم را که پیشینه بردیه را میشناختند بکشت از اینرود مردم را میکشت: «هبادا» را بشناسند که بردیه پور کورش نیم». کسی درشتی نکرد چیزی بر روی گئوماته مغ گوید تا آنکه، که من آمدم. پس اهورمزدا را، نیاز آوردم. اهورامزدایم پستی آورد از ماه - بگیادیش^۷ ده روز گذشته بود که من با چند مرد گوماته مغ را کشتم، هم مهتر مردانی که پیروانش

2- Bardiya

3- Paishiyauvada

4- Arakadrish

5- Viyaxna

6- Garmapada

7- Bagyadish

بودند: در «سی لک یاهواتی»^۸ نام دزی در «ینسایه» ماد آنجا ویرا بکشتم. کشور را از او بگرفتم، بخواست اهورامزدا من شاه شدم.

بند ۱۴- گوید داریوش شاه، کشوری که از خاندان ما فرا برده شده بود من آنرا برپای کردم، منش چون پارینه بجای بر نشاندم ساختم یاد گاه‌هایی را که گنوماته مغ ویران کرد، باز دادم چرا گاه، نشیمنگاه، خانه و مانه‌ای را که گنوماته مغ بستاند. مردم را چون پارینه بجای بر نشاندم، چه پارس را چه ماد را، همی دیگر بومها را، اینسان، من برده را باز آوردم. بخواست اهورامزدا من آن کردم کوشیدم تا خاندانمان را چون پارینه بجای بر نشاندم. اینسان کوشیدم تا بخواست اهورامزدا گنوماته مغ خاندان ما را بر نینداختی. نام کسانیکه داریوش را در کشتن گنوماتای مغ یاری کردند در سنگ‌نبشته‌ی داریوش چنین آمده است: وی دفرن^۹، اوتان^{۱۰}، گنوبرو^{۱۱}، ویدرن^{۱۲}، بغ بوخش^{۱۳}، اردومینش^{۱۴}.

دوم - روایت هرودت :

هرودت مورخ معروف یونانی که از ۴۸۴ تا ۴۲۴ پیش از میلاد میزیست در تاریخ خود نام گنوماته مغ را بردیسا خوانده و داستان او را در ضمن زندگینامه کمبوجیه و داریوش بزرگ، در کتاب سوم خود بنام «تالی»^{۱۵} چنین آورده است :

بند ۶۱ - در همان هنگام که کمبوجیه فرزند کورش در مصر بود، دو مغ که با هم برادر بودند بر ضد او قیام کردند، کمبوجیه یکی از این دو تن را بسمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود و همین شخص بود که توطئه را طرح کرد. این شخص متوجه شده بود که مرگ، اسمردیس (بردیا) را از مردم پنهان کرده بودند تنها به شماراندگی از پارسیان از آن آگاه بودند

8- Sikayahuvati

9. Vidafarna

10- Utana

11- Gaubaruva

12- Vidarna

13- Baghabuxsha

14- Ardumanish

15. Thalie ر ک : علی اکبر داریوش: نبشته‌های پارسی کهنه، بند چهارم ص ۴-۵ و ص ۱۵

و دیگران هنوز او را زنده می‌پنداشتند برادر این مغ به بردیا فرزند کورش و برادر کمبوجیه که بامرپادشاه کشته شده بود ، بقدری شباهت داشت که می‌توانست ایجاد شبهه کند . نه تنها به چهره شبیه بردیا بود ، بلکه نام او هم بردیا بود . «پاتیژی تس»^{۱۶} مغ برادر را به بارگاه شاهی برد و بر تخت نشاند . پس از آن فرستادگانی به سراسر کشور فرستاد تا سپاه را آگاه کنند که از آن‌پس باید از بردیا فرزند کورش فرمانبرداری کنند ، نه از کمبوجیه .

بند ۶۲ - فرستاده‌ای که به مصر رفته بود با کمبوجیه و سپاه او در اکباتان سوریه روبرو شد و پیام مغ را به سپاهیان اعلام کرد کمبوجیه گمان کرد که گفته‌ی او درست است و پیرگزا سپ که از طرف وی مأمور کشتن بردیا بوده بوی خیانت کرده و برادرش را نکشته است . حقیقت را از وی جویا شد پیرگزا سپ^{۱۷} کمبوجیه را مطمئن ساخت که برادرش را بفرمان وی کشته و بدست خود دفن کرده است .

بند ۶۳ - کمبوجیه از سخنان پیرگزا سپ قانع شد و فرستاده‌ی بردیای دروغین را دستگیر کرد و دانست که آن مغ که اموال خود را باو سپرده بود با برادرش این توطئه را علیه او برپا کرده اند .

بند ۶۴ - بشنیدن نام بردیا کمبوجیه از تعبیر خواب خود در شگفت شد و پیاد آورد که شبی در خواب شبحی باو گفته بود که کسی بنام بردیا بر تخت او خواهد نشست . (و چون او خیال میکرد که آن شخص بردیا برادر او است فرمان داد که در نهان او را بکشند) . پس کمبوجیه دریافت که برادر خود را بیگناه کشته است و بر مرگ او بگریست . سپس ، براسب خود برجست تا به شوش رود و مغ یاغی را دستگیر کند در همان هنگام حلقه غلاف خنجرش بکسیخت و خنجر عربان ران او را آسیب رسانید و از همان زخم در گذشت .

بند ۶۵ - (پیش از آنکه در گذرد) شماری از بزرگان پارس را که

با او همسفر بودند بخواند و در نزد ایشان اقرار کرد که برادر خود برد یا را بدست پرگراسپ در شهر شوش کشته است. و بایشان اطمینان داد که بردیا فرزند کورش زنده نیست و اکنون در کاخ شاهان پارس، مغان فرمانروایی میکنند. سپس گفت: آخرین وصیت من بشما این است که باز گشت سلطنت به مادها را، با بی‌قیدی تلقی نکنید. اگر آنرا با زور بدست آوردند شما نیز آنرا بزور اسلحه، بازستانید.

بند ۶۶- سپس، کمبوجیه در گذشت، پارسیهایی که در آنجا حاضر بودند نمیتوانستند باور کنند که مغها سلطنت را بدست گرفته‌اند و اطمینان داشتند که آنچه کمبوجیه در باره‌ی هرگ بردیا برای آنان نقل کرده است بقصد آن بوده که به برادر خود لطمه زند، و پارسیهها را برضد او بشورانند. از این جهت مطمئن بودند آن کس که فعلاً سلطنت میکند همان بردیا فرزند کورش است. از طرفی پرگراسپ هم قتل بردیارا انگار میکرد، زیرا، پس از مرگ کمبوجیه اقرار بقتل فرزند کورش برای او خطر داشت.

بند ۶۷- آن مغ پس از مرگ کمبوجیه با خیال راحت نام بردیا فرزند کورش را فاش کرد و مدت ۷ ماه از باقیمانده سال هشتم پادشاهی کمبوجیه را سلطنت کرد. در این مدت بهمه‌ی اتباع خود نیکیهای فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او همه‌ی اقوام آسیایی باستثنای پارسیهها بر مردن او افسوس می‌خوردند. این مغ اعلام کرد که برای سه سال سراسر شاهنشاهی او از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معافند. در ماه هشتم، نیرنگ افشاش شد.

بند ۶۸- «اوتانه»^{۱۸} پسر «فارناسپ»^{۱۹} که از بزرگان پارس بود نخستین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا پسر کورش نیست. او متوجه شد که مغ از ارك خارچ نمیشود و هیچیک از پارسیمان بزرگسزاده را بحضور نمی‌پذیرد. او توسط «فدیمه»^{۲۰} دختر خود که سابقاً زن کمبوجیه بود و اینک به حرمسرای آن مغ درآمده بود یقین کرد که او بردیا نیست.

18- Otanes

19. Pharnaspes

20- Phedyme

بند ۶۹-بعلاوه، قدیمه دختر اوتانه کشف کرد که او گذشته از آنکه بردیا نیست، گوشش نیز بریده است. و معلوم شد که کمبوجیه در زمان پادشاهی خود بسبب تقصیری فرمان ببردن گوش اوداده بود.

بند ۷۰- پس از آن هفت تن از بزرگان پارسی که: فارناسپ، آسپاتین^{۲۱}، گوبریاس^{۲۲}، اینتافرنس^{۲۳}، مگابیز^{۲۴}، هیدرانس^{۲۵} و داریوش باشند انجمن کرده و بر آن شدند که آن مغ را از میان بردارند. (و بتفصیلی که در تاریخ هرودت آمده آن مغ و برادرش را کشتند. هرودت روز کشته شدن آن مغ را «ماگوفونی»^{۲۶} یعنی مغ کشی نام نهاده و گوید در این روز مغان از بیم اهانت از خانه‌های خود بیرون نمی‌آیند.)^{۲۷}

سوم- روایت کتزیاس^{۲۸} (اوایل قرن چهارم ق.م)

بند ۱۱-۱۲ تان یوک سارسس^{۲۹} (بردیا) برادر کمبوجیه مغی را که نامش اسفنداتس^{۳۰} بود از جهت تقصیری تازیانه زد. این مغ کینه‌ی او را در دل گرفته، بنزد کمبوجه رفت؛ و گفت برادرت خیال سوء قصد بتو دارد. کمبوجه به برادرش بدگمان شد و او را در نهران بگشت، و چون اسفنداتس شباهت کاملی به برادرش تان یوک سارسس (بردیا) داشت برای هشتبه ساختن امر فرمان داد که وی لباس شاهانه برادرش را بپوشد تا مردم گمان نبرند که او برادر خود را کشته است. پس از آن کمبوجه آن مغ را بجای برادر، به حکومت باختر و پارت فرستاد. این راز پنج سال نهفته بود، تا اینکه خواجه سرایسی که از این راز آگاهی داشت و به فرمان مغ مجازات شده بود گریخته نزد مادر کمبوجه رفت و او را از حقیقت آگاه کرد. آمیتیسی^{۳۱} مادر کمبوجه فرزند خود را نفرین کرد که به جزای عمل خود برسد. تا اینکه، روزی شاه

21- Aspathines

22- Gobrias

23- Intaphernes

24- Megabyzos

25- Hydarnes

26- Magophonie

27- Buchon J. A. C. Choix des Historiens Grecs, p. 110, 115, Paris.

28. Ctesias

29. Tanyoxarces

30- Sphendates 31- Amytis

در بابل که مشغول قطع چوبی برزانوی خود بود ناگهان کارد بر رانش اصابت کرد و زخمی پیدا شد و پس از یازده روز رنج و تعب از آن زخم در گذشت .
 بند ۱۳- پیش از مرگ کمبوجیه، بگپاتس^{۳۲}، و آرتاسیراس^{۳۳} پارسی بر آن شدند که اسفنداتس مغ را از جهت شباهتی که با شاهزاده مقتول داشت بر تخت شاهی نشانند. ولی هنگامیکه، ایکساباتس^{۳۴} (از بابل با نغمش کمبوجیه آمد و آن مغ را فرمانروای کشور دید . چون از راز کار او آگاه بود وی را رسوا ساخت و آن مغ بترسید و بفرمود وی را دستگیر کنند و سرش را بگیرند .

بند ۱۴ - پس از آن هفت تن از بزرگان پارسی که :
 انوفاس^{۳۵} ، ای درنس^{۳۶} ، نوروون دابسات^{۳۷} مردونیوس^{۳۸} ،
 باریس سس^{۳۹} ، آرتافرین^{۴۰} و داریوش^{۴۱} بودند هم پیمان شدند .
 اینان بگپاتس و آرتاسیراس را که آن مغ را بخت نشانده بودند با خود همدست کردند. بگپاتس که کلید دار کاخ پادشاهی بود در را بر روی هفت تن از بزرگان پیش گفته باز کرد. هنگامیکه ایشان به اطاق او آمدند اسفنداتس را با فاحشه ای بابلی یافتند، و از هر سوی او در میان گرفته، پس از زدن چند زخم بروی، او را بکشتند. مدت پادشاهی او هفت ماه بود.^{۴۲}

۴- روایت یوستی نوس

یوستی نوس^{۴۳} مورخ رومی در قرن دوم میلادی که روایات خود را از تروگوس پمپیوس^{۴۴} مورخ گالیائی در قرن اول میلادی گرفته است درباره ی

- | | | |
|--|--------------------|-----------------|
| 32- Bagapates | 33- Artasyras | |
| 34- Ixabates | 35- Onuphas | 36- Idernes |
| 37- Norondabates | | |
| 38- Mardonius | 39- Barisesses | 40- Artaphernes |
| 41- Darius | | |
| 42- A. C. Buchon, Choix des Historiens Grecs p. 348-349. Paris | | |
| 43- Justinus | 44- Trogus Pompeus | |

این واقعه در کتاب اول بند ۱۰ چنین مینویسد :

«هنکامیکه کمبوجیه میخواست به مصر برود مغبی را بنام پرکسائیس^{۴۵} نگهبان کاخ شاهی خود کرد. (در یکی از نسخه‌های کتاب یوستی نوس نام آن مغ گومتس^{۴۶} آمده است). این مغ چون از در گذشت کمبوجیه آگاه شد. اسمردیس (بردیا) پسر کورش را کشت و برادر خود را که، اورپاستس^{۴۷} نام داشت و به اسمردیس^{۴۸} شبیه بود بجای او بر تخت نشاند. بقیه داستان یوستی نوس شبیه روایت هرودت است.

مقایسه بین سنگنبشته‌ی بیستون و روایات نامبرده :

نام بردیا پسر کورش در کتیبه بیستون بردیه، و در روایت هرودت و یوستی نوس، اسمردیس، و در روایت کتزیاس، تانیو کسارسس^{۴۹} آمده است.

نام مغ یاغی در کتیبه بیستون، گئوماته^{۵۰} و در روایت هرودت، اسمردیس، و در روایت کتزیاس اسفندآتس^{۵۱}، یاد شده است. اما، نام، گومتس^{۵۲}، که در روایت یوستی نوس آمده، نام برادر اوست، نه نام خود وی. کتزیاس مدعی است که کمبوجیه پس از کشتن برادرش آن مغ را عمداً اسمردیس (بردیا) خوانده تا مردم متوجه قتل بردیای واقعی نشوند.

در کتیبه بیستون سخن از برادر گئوماتا نیست. هرودت مینویسد : او بیماری برادرش پاتیزی تس^{۵۳} به شاهی رسید. یوستی نوس نیز از برادر او یاد کرد منتها نام او را، «اوروپاستس»^{۵۴} نوشته است.

کتزیاس از برادر او یاد نکرده، و از دو تن پارتی بنام «بگپاتس»^{۵۵} و آرتاسیراس^{۵۶} اسم برده که میخواستند او را به شاهی بنشانند.

داریوش در کتیبه بیستون مغ را، از محلی بنام «پیشیاوادا»^{۵۷} دانسته

45- Prexaesps	46- Gometes	47- Oropastes	48- Smerdis
49- Tanyoxarces			
50- Gaumata	51- Sphendates	52- Gometes	
53- Patizeites	54- Oropastes	55- Bagpates	
56- Artasyras	57- Paishiyauvada		

ولی در روایت کتزیاس، و هرودت از محل اصلی او نامی بمیان نیآمده است. محل کشته شدن مغ، در کتیبه‌ی بیستون در قلعه‌ای از هاد، بنام سیک یا هواتی^{۵۸} در ولایت نیسیایه آمده، و در روایت هرودت، در شوش ذکر شده است. در کیفیت کشته شدن بردیا اختلاف است: داریوش مینویسد: که وی پیش از عزیمت کمبوجیه به مصر بفرمان او کشته شد. هرودت مینویسد: هنگامیکه کمبوجیه در مصر بود یکی از سرداران او را بکشتن وی به شوش فرستاد. در سنگنبشته‌ی داریوش سخنی از بریده شدن گوش بردیای دروغین نیست، در حالیکه، در روایت هرودت، این مسئله ذکر شده است. پیداست که هرودت این روایت را از قول عامه مردم نقل کرده است در کتیبه‌ی داریوش آمده: که کمبوجیه خود را کشت. ولی، هرودت مینویسد: که او بر اثر حادثه‌ای در «اکباتان» محلی در شام زخمی شده در گذشت. اما کتزیاس مینویسد: که وی در چین بریدن چوبی بسا کادر زخمی شد و از آن حادثه در بابل در گذشت.

مدت پادشاهی گئوماتا :

دوره‌ی کوتاه پادشاهی گئوماتا فترتی است که در تاریخ هخامنشی روی داده است. گئوماتا تا یازدهم مارس سال ۵۲۲ ق. م در کاخی بنام «پیشیاوادا» بر کوه «ارکدرش» که ظاهر آجایی در هاد بوده خود را شاه خواند و در ۱۴ آوریل همان سال در بابل به شاهی پذیرفته شد، و در ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ در دژ «سیک یا هواتی» در ولایت «نسای» ماد بدست داریوش و شش تن از هم-پیمانهای وی کشته شد کشته شدن گئوماتا دو ماه پس از مرگ کمبوجیه بود بنابراین او پیش از هفت ماه پادشاهی نکرد، پنج ماه در حیات کمبوجیه و دو ماه پس از مرگ وی. پروفوسور «شیدر» مینویسد که: «داریوش در کتیبه‌ی بیستون بر خود میباید که کارهای بسیاری را در یک سال انجام داده است.»

در حقیقت حوادث بین واقعه‌ی برطرف ساختن مغ غاصب، و واقعه اطفاء آخربین آتش طغیان قبایل شرقی و سرکشی بابل، که با تاریخ روزانه ذکر شده‌اند در ظرف مدتی بیش از یکسال و نیم قرار دارد از این جهت مدتی محققین معنای بیشک و تردید «هم در یکسال» را نمی پذیرفتند. از طرفی راه حل دیگری، عبارت از جلو انداختن تاریخ یک سلسله از وقایعی که در سطور آخر این گزارش شاهانه ذکر شده «بیک سال» برای مورخین قابل قبول نیست، اما موضوع نیمه سال زیادی را حل میکند. اگر چه باز شش هفته باقی میماند. (سال مزبور را از دهم ماه هفتم سال حساب میکنند) سالی که گنوماته مغ بدست داریوش کشته شد. تا دهم ماه هفتم سال بعد، لیکن کلمات «هم در یک سال» را نمیتوان بمعنای مجازی یعنی طول زمان یک سال گرفت که ما امروز استعمال میکنیم بلکه سال به تقویم رسمی است، از یکم ماه یکم، تا آخر ماه دوازدهم. در واقع نیز آخرین تاریخی که گزارش بیستون نام میبرد هفتم ماه هفتم است، و از روی آن یک تغییر جدیدی برای کلمات مزبور میتوان یافت. داریوش بطور قطع از روز کشتن مغ غاصب زمام تخت و تاج را بدست گرفته بود، اما مطابق رسومی، که پارسیان از بابلیان آموخته بودند، رسماً دوره سلطنت وی بایستی از نخستین روز سال نو حساب شده باشد و شش ماه اول سلطنت او جزء پادشاهی کمبوجیه، که بلافاصله قبل از او بوده است شمرده شود (داریوش در اینجا میان واقعیات و رسوم تلفیقی کرده، چنانکه در دولت خود نیز از تلفیق سیاستهای ممالک شرق و قوم پارسی خود استفاده میکرد).^{۵۹}

داریوش صورت گنوماتارا در سنگنبشته‌ی بیستون در زیر پای خود مجسم ساخته، در حالیکه وی دستهای خود را بپهوده به التماس وزاری بسوی قاتل خود دراز کرده است.

۵۹- شیدر: جهاننداری پارسها (ترجمه دکتر داود منشی‌زاده، از انتشارات

سومکا ص ۲۹ - ۳۰، تهران ۱۳۳۵)

در پیش‌داریوش دیگر شورش کنندگان در حالیکه گردن‌هایشان به طناب پیچیده شده و دست‌هایشان از پشت بسته شده است مشاهده میشوند.

معنی نام گنوماتا :

« کنت » مؤلف کتاب دستورپارسی باستان^{۶۰}، نام گنوماتا را مرکب از دو جزء « گنو »^{۶۱}، و « ماته »^{۶۲} دانسته، و جزء اول را بمعنی : « گله گاو » شمرده، و از معنی جزء دوم اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

دیاکونوف^{۶۳} مؤلف تاریخ ماد، این اسم را مرکب از دو جزء : « گنو » یعنی گاو، و گاوآن، و « ماتا » بمعنی داننده، دانسته و رویهم معنای آن نام را : « دانای صفات گاوآن » پنداشته است.

بطوریکه در پیش‌گذشت : « کتزیاس » نام این مغ را « اسفندآتس » آورده که در اصل اسپنتوداته^{۶۴} بوده است، که نامی کاملاً زردشتی است و بمعنی « داده مقدسات » است.

دراوستا، وادیات پهلوی، و شاهنامه این نام به پسر « کی گشتاسب » که حامی دین زردشت بود اطلاق شده است. این نام، در زبان پارسی، تبدیل به « اسفندیار » شده است. چون گنوماتا زردشتی بوده است دور نیست که این کلمه لقب او باشد.

هدف دینی گنوماتا :

چنانکه میدانیم پیش از هخامنشیان، سلطنت ایران در دست مادها بود و مغان نیز قبیله‌ای از اقوام مادی بودند. مادها میخواستند که حکومت از دست رفته خود را دیگر باره بدست آورند. در کتیبه‌ی بیستون به قیامهای مادی

60. Kent, Roland. Old Persian. p. 182, New Haven, 1955

61- Gau (Gave)

62- Mata

۶۳- دیاکونوف : تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) ص ۴۷۲، ۵۱۲، تهران ۱۳۴۵

64 Spantodate

مکرر اشاره شده است همانطور که از آن کتیبه و روایت هرودت برمیآید مغان از غیبت کمبوجیه و عدم محبوبیت او استفاده کرده ، بدست یکی از بزرگان خود بنام گئوماتا قیام کردند .

نفوذ دینی مغان از مدت‌های پیش در میان پارسیان رخنه کرده بود. این نفوذ شدید مقدمه قیام گئوماتا شد. این توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بوده است .

در آثار هرودت میخوانیم که پارسیان بدون مفسر نمیتوانستند قربانی کنند ، بنابراین مغان در زمان هخامنشیان عضو یک نوع سازمان روحانی بودند ، و یک جمعیت قابل ملاحظه‌ای دینی بشمار میرفتند هرودت میگوید: که مغان یکی از شش قبیله ماد بودند .

داریوش در کتیبه بیستون بر روی کلمه مغ بسیار تکیه کرده است . شاید برای او انتساب گئوماتا به طبقه مغان اهمیت خاصی داشته و امکان دارد بواسطه همین عنوان وی را شایسته ولایت احراز مقام و عنوان شاهی نمیدانسته است .

داریوش در سنگنبشته بیستون میگوید : که پرستشگاههایی را که گئوماتا ویران کرده بود ، من از نو آبادان ساختم . چون مغان زردشتی بودند و پرستشگاه ایشان آتشکده بود از این جهت نمیتوان گفت معابدی را که گئوماتا ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان بحدس قابل شد که این معابد ویران شده متعلق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان و ایلامیان و جز آنان بوده است .

مذهب هخامنشیان :

تحقیق در احوال گئوماتای مغ بدون اطلاع از مذهب هخامنشیان ممکن نیست تا کنون بدرستی معلوم نشده است که هخامنشیان چه دینی داشته‌اند و در سنگنبشته‌ها ، آنان این مسئله کاملاً روشن نیست .

مورخان یونانی هم در اخباری که راجع بکیش هخامنشیان داده‌اند غالباً بجای پرورد گاران ایرانی نام خدایان یونانی را گذاشته‌اند، چنانکه «زئوس» را بجای اهورامزدا و «آفرودیت» (دیانا) را بجای مهر و ناهید ذکر کرده‌اند. از کتب پهلوی هم خبر درستی نمیتوان راجع بمذهب و تاریخ هخامنشیان بدست آورد.

داریوش در سنگنبشته‌های خود میگوید :

«اهورامزدا بغ بزرگی است. او بزرگتر از همه بغان است. او آسمان و زمین و بشر را آفرید، او داریوش را شاه کرد»
 باز داریوش در کتیبه بیستون میگوید: «اهورامزدا و دیگر بغان (خدایان) مرایاری کردند». ولی آیا این بغان که بوده‌اند؟ معلوم نیست. زیرا، کتیبه‌های داریوش و دو جانشین او ذکر می‌کنند هیچ بغی جز اهورامزدا نمیکنند.
 ممکن است که در زمان هخامنشیان میان آیین رسمی و دین مردم کشور فرقی وجود داشته است.^{۶۵}

در کتیبه‌های داریوش، و خشایارشا، اهورامزدا تنها خدایست که بنام ذکر شده است و خدایی بزرگ و بزرگتر از همه خدایانست، او زمین، و آسمان، و آدمی را خلق کرده، و شادی و سعادت را برای مردم آفریده، و خشایارشا را، شاهی داده است و باوست که داریوش پیش از رفتن به جنگ «گارمت» یعنی اسمردیس دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت.

هر بار که داریوش به فتحی در برابر طاغیان نایل شده آن فتح را از آن اهورامزدا دانسته است.

مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمه اوستایی «یزت» نموده نمیشود بلکه با کلمه «بغ» که بندرت در اوستا میبینیم، یاد میگردد. در آن کتیبه‌ها، اهورامزدا سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است.

۶۵- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۹۰

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنی وجود دارد. جنبهٔ ثنویت آیین زردشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر می‌آید با آنکه اسم «انگره‌مینو» و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست.

پیروان مذاهب خارجی که ایرانیان غربی را احاطه می‌کردند در اینجا معتقدین به دیویسنا خوانده نمی‌شوند؛ عامل شر و دشمن کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام «دروگ»^{۶۶} یعنی «دروغ» خوانده شده است، (معادل دروج اوستایی). این امر بسیار متحمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «درو گونت»^{۶۷} را متضاد با «ارتون»^{۶۸} قرار داده بودند. جنبه زراعت دوستی خاص آیین زردشتی نیز در کتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس»^{۶۹} یکی از شهربانان است دیده می‌شود، و این مطلبی است که بیشتر ایران شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذ جنبه‌ای در مذهب زردشتی مغرب هست که با مذهب زردشتی مشرق اختلاف دارد و آن چنانست که، زردشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند، با همان شدت رفتار و ستیزه کنند که ایرانیان شرقی با دیویسنایان می‌کردند، و بهمین جهت میبیم که هخامنشیان خدایان خارجی را در سرزمینهای ملی آنان ستایش می‌کردند، و سعی داشتند حرمت ایشان را رعایت کنند.

در عصر هرودت یعنی در اواسط قرن پنجم ق.م خدمات مذهبی پارسیان برعهدهٔ مغان مادی بود. و در قربانیها، حضور یکی از مغان که بتواند یشت مربوط بایزدی را که تشریفات بنام اوصورت می‌گرفت، بسراید لازم شمرده میشد. هیأت شرقی آیین زردشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کردها و داخل شده بود. نفوذ دینی مغان در میان پارسیان مقدمهٔ توطئه «گ‌اومت» شد.

66- Druga

67. Drugvant

68- Artavan

69- Gadates

از حیث تشریفات دینی، میان شرق و غرب تامدتی مدید در بک موضوع اختلافی وجود داشت، و آن درباره جسد مردگان است.

عادت به قرار دادن جسد مرده در جایهای بازمانند دخمه، که رسم اجباری زرتشتیان است، محققاً از عهد اشکانیان از سرزمینهای شرقی به سایر نقاط ایران برده شده است. زیرا مورخان قدیم متعرض شده اند که تمام اقوام شرقی مانند: «باختریان»، و «اریتان»^{۷۰} در بلوچستان، و «هیرکانیان» در جنوب بحر خزر، جسد مردگان را نزد سگان میافکنند، و این رسم یعنی به خاک نسپردن جسد مردگان را هنوز هم در میان بعضی از ملل آسیای مرکزی، و در تبت میتوان یافت. این عادت که در میان اقوام بدوی وجود داشت در نزد زرتشتیان بر اثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را به جسد مرده آلوده کرد، تحکیم شده بود، و چون آیین زردشتی شرقی در مغرب نفوذ کرد این عادت نیز تدریجاً جانشین عادت بخاک سپردن مردگان گردید.

هرودوت میگوید:^{۷۱} «پارسیان جسد مرده را نخست به موم میپوشاندند، و سپس آنرا دفن میکنند، و مغان پیش از دفن کردن آنها را در برابر مرغان یا سگان میافکنند و گویند که این حال در میان پارسیان نیز وجود دارد.»

«استرابون» نیز ظاهر آن تحت تأثیر و با استناد قول هرودت گوید که پارسیان اجساد مردگان را پس از اندودن به موم دفن میکنند، اما مغان آنها را میگذارند تا طعمه‌ی مرغان گردد.^{۷۲}

از عهد اردشیر دوم هخامنشی نام «میشره»^{۷۳} و «آناهیتا»^{۷۴} در کتیبه‌ها بیش از «اهورامزدا» دیده میشود. وی در کتیبه‌ی همدان حمایت و یاری «اهورامزدا» و «آناهیتا» و «میشره» را مسئلت میکند، و همین خدایان سه گانه

70- Orites

۷۱- هرودت، کتاب اول بند ۱۴۰

۷۲- استرابون کتاب پانزدهم بند ۳-۱۴

73- Mithra

74- Anahita

در کتیبه‌ی شوش از همان شاهنشاه یاد شده و در معرض ستایش درآمده‌اند و در کتیبه‌ی تخت جمشید از اردشیر سوم، «اهورامزدا» و «میشره» مورد نیایش قرار گرفته‌اند. «بروسوس»^{۷۵} بنا بر نقل «کلمنس اسکندرانی»^{۷۶} گفته است که از عهد اردشیر دوم، پارسیان شروع به پرستش بتنهائی بصورت آدمیان کردند، و این پادشاه از آن جهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمه‌ی «آفرودیت»^{۷۷} (آناهیتا) را در بابل و شوش و هگمتانه برپا کرد و به پارسیان. و باختریان و مردم دمشق، و سارد، پرستش این ربه‌النوع را آموخت. محقق است که یک تجدد مذهبی به ابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است، لیکن باید دید که آن تجدد چه بود؟ در اینکه ایرانیان مغرب «میشره» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده‌اند، تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم: وهومیس^{۷۸} «واقعا» ترکیبی است از اسم «میشره» که استثناً: «میس»^{۷۹} بجای «میث»^{۸۰} نوشته شده باشد باید نتیجه گرفت که، پرستش «میشره» در نزد پارسیان متعلق بدوره‌ای نامعلوم و کهن است.

هرودوت از یک ربه‌النوع پارسی موسوم به «میشره» نام میبرد، و او را مشابه «آفرودیت اورانیا» می‌شمارد^{۸۱}، و میگوید: پارسیان پرستش این ربه‌النوع را از آشوریان و تازیان فرا گرفته‌اند. وی در اینجا «آناهیتا» را با «میشره» اشتباه کرده است چه «آناهیتا» است که ستایش او تاحدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربه‌النوع بابلی بنام «ایشتر»^{۸۲}. قرار گرفته بود، اما از این اشاره هرودت «چنین برمیآید که هر دو خدای مذکور یعنی «میشره» و «آناهیتا» در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده می‌شده‌اند. پس از اینکه در دوره‌ی اردشیر دوم می‌بینیم، شناختن «میشره» و «آناهیتا» بعنوان خدایانی است که نهایت بستگی را به «اهورامزدا» دارند، و از اجتماع آنها خدایان سه گانه پارسی بوجود می‌آیند،

75- Berososs

76- Clemens Alexandrian

77- Aphrodite

78. Vahumisa

79- Masa

80- Mitha

81- AphroditeUrania

82- Ishtar

و شاید در این امر بتوانیم معتقد به نفوذی از عقیده‌ی سامی بوجود یک رب النوع پدر و یک ربه النوع مادر و یک رب النوع پسر بشویم.

اما، «میشره» (میتره) بالا استقلال از باب ایمان و اعتقاد شدیدی که با او داشته‌اند عبارتست از: یکی از دو «اهوره» که دومین آن «مزداه» (ورونه) میباشد، و این ایمان و اعتقاد در میان مردم بسیار عمیق و قدیم بوده است.

تجدید و یاتجدد دیگری که بوسیله‌ی اردشیر دوم صورت گرفت آن است که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا، شروع به ساختن و پرستش اصنام کردند. صورت: «امورامزدا» که در یک حلقه دارای بال در نقش برجسته‌ی تخت جمشید و بیستون دیده میشود، بتی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کردن اصنام را نداشته‌اند.^{۸۳}

پس پیکره‌هایی که در عهد اردشیر دوم برپا شده نه متعلق به «اهورامزدا» است، و نه متعلق به «میشره» بلکه ربه النوعی است که خصایص «ایشتر» بابلیان را بخود گرفته است. بت‌های «آناهیتا» از روی نمونه‌های اصنام (ایشتر) ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربه النوع، در بندهای ۱۲۶-۱۲۹ از یشتر پنجم دیده میشود محققاً از روی چنین بتی است، که شباهت بسیاری با مجسمه‌های «ایشتر» داشته است. چنانکه دیده‌ایم یشتر پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق و غرب سروده شده باشد. این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶-۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شد است.^{۸۴}

در بحث راجع به دین هخامنشیان غالباً این مسئله پیش می‌آید که آیا ایرانیان در دوره‌ی هخامنشی زردشتی بوده‌اند یا نه؟ آنچه که میتوان استنباط کرد آنست که در اصول عقاید تفاوت زیادی بین ایرانیان زردشتی و غیر زردشتی وجود نداشته است. دین آریاهای ایران در ابتدا مذهب آریاهای

۸۳- هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

۸۴- مزدایپرستی در ایران قدیم ص ۵۷-۶۵

هند و ایران بوده ، و بعدها این مذهب ترقی کرده و بدان مرحله رسیده است که مورخان یونانی آنرا وصف کرده اند.

آیین زردشت که در مشرق ایران رواج داشت کم کم در سایر نقاط ایران نفوذ یافت و در دوره ی اشکانی در سراسر ایران توسعه پیدا کرد. اما نظر شاهنشاهان هخامنشی نسبت به مذاهبهای دیگر مبنی بر تسامح و تساهل بوده است ، و آنان برخلاف ساسانیان ، هیچگاه در مورد مذهب به رعایای خود سخت نمیگرفتند ، و بعکس آنان را در اختیار مذهب آزاد میگذاردند .

هرودت درباره ی مذهب کمبوجیه گوید که : او در بستر مرگ «خدایان پادشاهی» را میپرستید بدون آنکه « اهورامزدا » را بیاد آورد. این خبر میرساند که او نه تنها مانند « گئوماتا » زردشتی نبوده بلکه از مخالفان آن دین هم بوده است . بر روایت هرودت طغیان ، « گئوماتای مغ » که از روحانیان زردشتی بود برای آن بود که دوباره سلطنت را بدست مادها بسپارد.^{۸۵}

دین مغان :

چون مغان بقول هرودت قبیله ای از قبایل ششگانه ی مادها بودند ، از این جهت کیش ایشان نیز تا حدی به عقاید آن قوم مربوط میگردد. در باره کیش مادها جز نامهای خاصی که در کتیبه های آشوری مانده ، مدارکی در دست نداریم ، و بر اثر تجزیه تحلیل اسامی مزبور میتوانیم اطلاعاتی درباره ی دین صاحبان آن بدست آوریم. از نامهای مزبور چنین معلوم میشود که مادها به کیش مزدایی یا زردشتی نزدیک بوده اند. یکی از کلمات مادی که در کتیبه های آشوری آمده ، نام «اهوراست» که بمعنی «نیکو» و «خداوند» است و بعدها بمعنی «روان نیک» بکاررفته است. این کلمه در کتیبه های آشوری بصورت «ائوئر»^{۸۶} و «آئور»^{۸۷} بکاررفته و نیز «مزدا» (در آشوری «مشدا»)^{۸۸}

۸۵- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۹۴

بمعنی خردمند) دیده میشود. البته این دو کلمه چنانکه در اوستا نیز دیده میشود بر خلاف زبان هخامنشی که در آن «اهورا، مزدا» آمده در زبان مادی جدا استعمال میشده‌اند. یکی دیگر از کلمات دینی مادی که در کتیبه‌های آشوری آمده «بگ»^{۸۹} است که بمعنی «بغ» و خداوند میباشد. در ترکیب بعضی از نامها، سه صفت مهم دینی و اخلاقی: یکی «آرتا»^{۹۰} و «ایرتا»^{۹۱}، بمعنی راستی، و نیروی سحر آمیز ایمان، و دیگر «خشثرا»^{۹۲} (در آشوری «ستر»^{۹۳} و «کیشتر»^{۹۴})، بمعنی حکومت و قدرت، و دیگر «فرنه»^{۹۵} (در آشوری «پرنو»^{۹۶} و «پرنه»^{۹۷})، «برنه»^{۹۸} آمده است. این کلمه که در اوستایی «خوره‌نه»^{۹۹} و در پهلوی «خوره» (فره) شده، و در مادی ظاهراً «هوره‌نه»^{۱۰۰} بوده است. دیگر نامهایی از قبیل «فرورتیش»^{۱۰۱}، و «اسفنداتس»^{۱۰۲} و «اسیتامس»^{۱۰۳} است که در آثار یونانی قرن پنجم و ششم ق. م. در ضمن گفتگو از تاریخ‌مادها دیده میشود که نامهایی کاهلا زردشتی است.

این نامها ثابت میکنند که ایرانیان مادی، به‌خدایی بنام «اهورمزدا» و دینی شبیه معتقدات زردشتی اعتقاد داشته‌اند.

در قرنهای هفتم و ششم ق. م.، سرزمین مباد مرکز گسترش فعالیت‌های دینی بوده است، ولی نمیتوان گفت که مادی، محل تولد زردشت، و یابیدایش اوستا بوده است.

«هرودت» در کتاب خود به‌مذهب مادها اشاره نمیکند، ولی از کیش مغان اطلاعات مفیدی در اختیار ما میگذارد. او میگوید که: رسوم مذهبی مغان با پارسیان تفاوت دارد. هرودت مینویسد که: «پارسیان از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار داشتند. در نزد مغان بت پرستی، و بنای معابد، و

89- Bag	90- Arta	91- Irta
92- Xshathra	93. Satar	94- Kishtar
95- Farna(h)	96. Parnu	97. Parna
98- Barna	99- Xvarena	100- Hvarna
101- Fravartish	102- Sphendates	103- Spitamas

قربانگاهها مجاز نیست. ایشان خدایان را درمخیله خویش شبیه به آدمیان تصور نمیسازند. برخلاف یونانیان رسم ایشان این است که بر کوههای بلند قربانی میکنند، و آنرا نثار «زنوس» (اهورمزدا) یعنی «خدای خدایان» مینمایند. اینان، همه رواق آسمان را «زنوس» (اهورامزدا) میخوانند، و در پیشگاه خورشید و ماه، و خاک، و آتش و آب و باد نیز قربانی میکنند.

«مغان نعش مردگان خود را دفن نمیکند، و آنرا پیش پرندگان، و سگان میاندازند، اما پارسیان نعش مردگان خود را با موم میاندایند، و سپس بخاک میسپارند. مغان بدست خود همه موجودات زنده را باستثناء سگ، و آدمی میکشند. و کشتن تعداد کثیری مورچگان، ماران و دیگر خزندگان و پرندگان را ثواب میدانند.»

«استرابون» جغرافیدان قدیم یونانی میگوید: «مغان در هنگام قربانی گوشت حیوان را قطعه قطعه میکنند و هر کس سهم خود را گرفته بخانه اش برمیگردد. برای خدا، سهمی نمیدهند زیرا، میگوبند فقط روح حیوان قربانی شده مال خداست، و با وجود آن بعضی عقیده دارند که تکه کوچکی از گوشت حیوان را روی آتش بگذارند. آنان در مراسم قربانی برای آتش چوب سفید و خشک بکار برده، روی آن روغن میریزند، و اگر کسی آتش را بدمد، یا مرده را حمل کند، یا روی آتش فضلہ بیفکند، او را میکشند. مغان در موقع قربانی کارد بکار نمیبرند بلکه حیوان را، باهیزم، یا دسته‌ی هاون میکشند. آنان در برابر آتشی که همواره مواظبند خاموش نشود ایستاده، سرود میخوانند، کلاه نمندی که بر سردارند اطراف دو گونه ایشان را میپوشاند.»

از کتیبه‌ی بیستون چنین معلوم میشود که: مغان طبقه‌ای از مردم شمرده میشدند، و در آن کتیبه کلمه «مغ» معنی نژادی و قبیلہ‌ای دارد.

در اواخر عهد پارتیها و اوایل ساسانیان، یونانیان و رومیان، روحانیون

کیش زردشتی را «مغ» میخواندند. در نوشته‌های افلاطون از مغان و وظایف دینی و تربیتی ایشان یاد شده است.

محتملاً سرزمین اصلی مغان، نخست «ری» و سپس «آذربایجان» بوده است. در تاریخ ساسانی میخوانیم که رئیس مغان که او را «مصمغان» (مس مغان) میخواندند در «ری» جای داشت، و در «دماوند» می‌نشست، و عربها اصطلاح «مصمغان» را به «کبیرالمجوس» ترجمه کرده‌اند. گمان می‌رود که مغان قبیله‌ای بودند، که تعلیمات زردشت در میان آنان از روزگاران قدیم رواج یافته بود، و ایشان هروجان و حاملان دین زردشت بودند، و از این جهت روحانمون دین زردشت را مغ و بزرگ ایشان را «مگوپت»^{۱۰۴} (موبسد) میخواندند.

بنا به اطلاعاتی که از کتیبه‌های آشوری، و کتب یونانی بما رسیده است، مغان در آغاز قرن ششم ق.م در دربار پادشاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را داشته‌اند ولی معلوم نیست که دین زردشت بآن صورتی که در گاتها آمده از طرف دولتی چون دولت ماد برسمیت شناخته شده باشد. مطالبی که در کتاب هروودوت، و استرابون راجع به اعتقادات مغان آمده عیناً با کتاب وندیداد: که از کتب پنجگانه‌ی اوستای موجود است تطبیق مینماید. تصاویری که بر روی آثار باستانی از مغان یافت شده، عیناً با آنچه که استرابون در توصیف ایشان نوشته است تطبیق میکند. با اعتقاد کامل میتوان گفت که پارسیان زمان هخامنشی در تحت تأثیر شدید تعلیمات مغان قرار داشتند، ولی هخامنشیان هنوز چنانکه باید و شاید به کیش زردشتی نگریده بودند، و تعلیمات مغان در آن زمان بینابین مندرجات «گاتها» و «یشتها» بود.

تقریباً همزمان با تأسیس پادشاهی ماد تعالیم دین مزدیسنی که بدستورهای گاتها منجر میگشت، و به زردشت منسوب است، در سرزمین ماد رواج داشت. مضمون تعالیم مزبور تقریباً همان است که در «یسنها» آمده، ولی برخی از

قسمتهای آن مثل بزرگداشت «میترا» که فقط در «یشتها» منعکس است در آن عهد نیز وجود داشته است. تعالیم مغان، مورد پشتیبانی پادشاهان ماد قرار گرفته بود، و آنان در مبارزه‌ی خویش علیه تجزیه‌طلبی بزرگان محلی از آن استفاده می‌کردند. تعالیم مزبور محتملاً بمردم بومی تحمیل شده بود با آنکه مغان خود مردگان خویش را در دخمه یعنی فضای آزاد می‌گذاشتند. از قرنهای هفتم و هشتم ق. م مقبره‌هایی در صخره‌ها یافت شده است که در برخی از آنها تصویر مغانی نیز دیده می‌شود، و ثابت می‌گردد که شاهان ماد برای پرهیز از ملوث ساختن خاک نعش خود را درون سنگها می‌گذارده‌اند.^{۱۰۵}

دین زردشتی در این عصر هنوز آیینی محلی بود، و در مشرق ایران رواج داشت، و بتدریج توسط مغان که مبلغان آن دین بودند، در میان اقوام ایرانی رواج می‌یافت. این دین با مزدایرستی که در مغرب ایران رایج بود اختلافات بسیاری داشت. ظاهراً مادها نسبت بدیگر اقوام ایرانی به دین زردشتی نزدیک تر بوده‌اند، از این جهت مغان که طایفه‌ای از طوایف ششگانه‌ی آن اقوام بشمار می‌رفتند مروجان دین مزدیسنی در میان مردم ایرانی مغرب محسوب می‌شدند.^{۱۰۶}

هدف سیاسی گئوماتا : قیام گئوماتا موجب این تصور می‌شود که، شاید مغان سعی داشتند به آداب و سنن قدیمی ماد مربوط به قبل از دوره‌ی هخامنشیان برگردند. ظاهراً در ماد نهضت عظیمی علیه حکومت هخامنشیان آغاز شده بود، و مؤید این مطلب همان قیام «فرورتیش» نامی است که از ماد برخاست، و داریوش ناگزیر شد، بلافاصله پس از سرکوبی مغان، با او وارد نبرد شود. این «فرورتیش» خود را بعنوان «خشثریته» که شاید در زبان هادی بمعنی «شاه» است می‌خواند. وی مدعی بود که از تخمه‌ی «هوخشتره» (کیا کسار) است، و می‌خواست

105- Benveniste, Emile, The Persian Religion, according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929, p. 22-68

106- The Persian Religion, p. 118-119

قدرت و عظمت ماد را دیگر باره بزمان آن پادشاه برسانند. از طرف دیگر، مغان محتملاً بعنوان رهبران روحانی مادها، و ایرانیان، تلاش میکردند که دیگر باره قدرت از دست رفته را بازیابند.

نهضت دینی در شرق ایران، که در گاتهای زردشت منعکس است ظاهراً بیشتر جنبه‌ی دمکراسی داشت و این امر نتیجه‌ی پائین بودن سطح پیشرفتهای ایالات شرقی بوده است. آنان هنوز بوجود ثروتی که موجبات تسریع در ویران ساختن روابط قبیله‌ای متداول در بین مادها، و ایرانیان مغرب‌افراهم ساخته بود واقف نبودند. این تتبعات که جنبه‌ی کلی تاریخی دارد بخودی خود کافی است که موضوع امکان هماهنگی و همبستگی دین زردشت و «داریوش» را مورد تردید قرار دهد، بعلاوه نام زردشت در کتیبه‌های ایران باستان دیده نمیشود و همه‌ی مؤلفان قدیم عصر او را بدوران پیش از داریوش یعنی زمانهای بسیار دیرین نسبت میدهند. هرودت که بخوبی از امور مربوط به ایران غربی آگاه است مطلقاً در کتاب خود از او نامی نمیببرد، جز «ویشتاسب» (گشتاسب) حامی «زردشت» که همانم پدر داریوش اول است هیچیک از کسانی که طبق روایات مانند: «وجاماسپ» و «فرشوشتر» در زمره اطرافیان زردشت بودند با کسانی که در دربار نخستین پادشاهان هخامنشی از آنان یاد شده است همانم نبوده‌اند. بطور کلی نهضت اجتماعی که در گاتها منعکس است جنبه‌ی یک پدیده‌ی محلی در شرق ایران را داشته است. جالب توجه آنکه نام ماد، پارس و حتی خود مغان در اوستا ذکر نشده است.

این نظریه دور از تحقیق نیست که بگوئیم در غرب ایران تعالیم گاتها مورد قبول واقع شده، و بعدها بوسیله مغان که طبق روایات گذشته، باز زردشت، وابستگی داشته‌اند، رو بترویج نهاده است. از این جهت است که میتوان گفت جامعه ماد شرقی، از جامعه‌ی، آسیای میانه و ایران شرقی وجه تمایز زیادی نداشته است. ۱۰۷

اصلاحات اجتماعی گئوماتا : در سنگنبشته‌ی بیستون ، قسمتی وجود دارد که امکان داشت تا اندکی علت شورش مغان را روشن سازد . ولی متن پارسی باستان آن روشن نیست ، و ترجمه‌ای هم که به زبان عیلامی موجود است ، هنوز بخوبی حل نشده ، و متن بابلی آن هم در این نقطه از بین رفته است . از اینرو نسبت به این متن ، تفاسیر مختلفی میتوان کرد . اینک ما این قسمت از سنگنبشته‌ی داریوش را از لحاظ زبان‌شناسی مورد بحث قرار میدهیم ، تا بروشن شدن مطلب در آن باب کمکی کرده باشیم :

داریوش در بند چهارم ستون نخستین سنگنبشته بیستون میگوید که :
 «یاد گاه‌هایی (ایادن) ۱۰۸ را که گئوماتای مغ ویران کرد ساختم . چرا گاه‌ها (ابی چاریش) ۱۰۹ نشینمنگاه‌ها (گئی نامجا) ، ۱۱۰ خانه‌ها (مانیامجا) ۱۱۱ ، و سهم زمین‌ها (ویث بیشچا) ۱۱۲ را که گئوماتای مغ بستاند باز دادم .

بحث درباره بعضی از کلمات سنگنبشته بیستون :

«ایادن» بمعنی پرستشگاه است که معنی تحت‌اللفظی آن یاد گاه میباشد . ریشه آن «یاد» ۱۱۳ است ، که بمعنی یاد کردن ، و نیاز آوردن ، و پرستیدن است ، و در زبان سانسکریت «یج» ۱۱۴ و در پهلوی «یشتن» آمده که بمعنی دعا خواندن است ، و آن همان اصطلاحی است که : «هرودت» در کتاب خود بصورت «ایادنه» ۱۱۵ بکار برده است .

در متن پارسی باستان معنی «ایادنه» را بسبب فقدان مدارک دیگر نمیتوان دقیقاً تعیین نمود . به زبان عیلامی ترجمه این کلمه «سیان-ناپ-پاتا» بمعنی «معبد خدایان» است ، و به زبان اکدی «بیتانه - شا - ایلانی» است که بمعنی «خانه‌های خدایان» میباشد . هر دو اصطلاح اخیر معمولاً در مورد معبد

108- Ayadan

109- Abicharish

110. Gaithamcha

111- Maniyamcha

112- Vithbishcha

113- Yâd

114- Yaj

115- Ayadana

استعمال میشود گرچه کلمه معبد (سیان) در زبان عیلامی ممکن است مکان مقدسی بی سقف و دره‌های آزاد نیز باشد. ۱۱۶

ابی چاریش : ۱۱۷ بمعنی چراگاه، آبچرا. معنی این کلمه مشکوک است، و درست معلوم نیست. شاید آن از ریشه «چر» ۱۱۸ بمعنی حرکت کردن، و پویدن باشد. در سانسکریت، واوستا، این کلمه چراتی ۱۱۹ آمده است، که به تناسب با کلمه بعد از خودش «گئی نامچا» میتوان آنرا بمعنی چراگاه و مرتع دانست.

گئی نامچا : گئی ۱۲۰ کلمه ایست که معنای آن درست معلوم نیست. «کینگ» ۱۲۱ و «تامسن» ۱۲۲ این کلمه را گله، و «دارمستتر» ۱۲۳، مزرعه، و بعضی دیگر اموال ترجمه کرده اند.

ترجمه بابلی آن خراب شده است، از ترجمه عیلامی هم چیزی فهمیده نمیشود «کنت، آنرا بمعنی اموال و گله ترجمه کرده است. این کلمه در واوستا، «گه‌ئا» ۱۲۴ بمعنی زندگی فردی، و در جمع بمعنی جهان آمده است، و در پهلوی بصورت «گهان» ۱۲۵ و در فارسی «جهان» شده است و معنی آن همان نشینمنگاه، و مسکن است. مانیامچا: ۱۲۶ «مانیا» ۱۲۷ بمعنی خانه است، و همان کلمه است که در خانمان دیده میشود و در پهلوی تورفان بصورت «مان بید» ۱۲۸ آمده است.

«کنت»، مانیارا بمعنی «بردگان خانگی» دانسته است. این کلمه در

۱۱۶- دیاکونوف، تاریخ ماد ص ۵۲۷

117- Abicharish

118- Char

119- Charati

120- Gaitha

121- King, L. W.

122- Thompson R. C. (The sculptures, and inscription of Darius, the Great on the Rock of Behistun in Persia, British Museum. 1907.

123- Darmesteter, J.

124- Gaetha

125- Gehan

126- Maniamcha

127- Maniya

128- Manbid

سانسکریت ، «دما» ۱۲۹ بمعنی خانه، ودر یونانی ولاتین «دومس» ۱۳۰ آمده که بمعنی خانه میباشد .

ترجمه عیلامی این کلمه : « کورتاش» ۱۳۱ است ، ودر اسناد عیلامی ۱۴۲ استخر بسیار تکرار شده است.

«دیا کونوف» معتقد است که این کلمه بمعنی اهل خانه ، و متعلقان به خانه و خانواده یعنی «مانا» ۱۲۳ میباشد ، که در اوستا «نمانه» ۱۳۴ و در سانسکریت «دمانه» ۱۳۵ آمده است .

«گرشویچ» خاطر نشان میسازد که در زبان طخاری کلمه «مانیه» : ۱۳۶ در حالت جمع اضافی بمعنی بردگان از زبانهای ایرانی غربی به وام گرفته شده است ، و اصطلاح مانییای پارسی باستان ، و «کورتاش» عیلامی باواژه «اویکتس» ۱۳۷ (برده خانگی) مطابقت مییابد . ممکن است تصور کرد که «مانیا» عبارت از اهل خانه اعم از خانواده و بردگان ایشان بوده است .

ویث بیشچا : ۱۳۸ «ویث» بمعنی خاندان، و خانواده و خانه و دربار است . کنت این کلمه را بمعنی خانه ، و خانه شاهی ، و قبیله شاهی و دربار شاهی گرفته است . ۱۳۹ این کلمه در اوستا «ویس» ۱۴۰ ، و در سانسکریت «ویش» بمعنی خانه و منزل ، و در یونانی «ویکس» ۱۴۱ ، و در لاتینی «ویکوس» ۱۴۲ بمعنی دهکده آمده است .

دیا کونوف این کلمه را بمعنی «سهم زمین» : دانسه است، و گوید «ویث» در اصل بمعنی عشیره پدرشاهی است که به نیای مشترک می برسند . ۱۴۳

129- Dama	130- Domos	131- Kurtash
132- Eillame	133- Mana	134- Namana
135- Demana	136- Manye	137- Oiketes
138- Vith bishcha	139- Ken, Old Persian, p. 168.182, 202, 208	
140- Vis	141- Vikos	142- Vicus

۱۴۳- دیا کونوف : تاریخ ماد ص ۲۲۹-۲۲۲

ویث = ویس در کتیبه بیستون بمعنی واحد اقتصادی جامعه بوده است و «نمانه» یا خانواده جزئی از «ویث» بشمار میرفته ، ولی «ویث» بمعنی خاندان ، وعشیره نیست . بلکه نام متداول دهکده ، ونقطه مسکون نیز میباشد ، واین میرساند که در آغاز دهکده‌ها عشیرتی وخاندانی بوده‌اند .

بطوریکه در بالا دیدیم گنوماتای مغ از دشمنان خود اموال ، و برده‌های آنان را بزور میگرفت بدیهی است مردم آزاد ثروتمند وصاحب برده ونجبا بیش از دیگر مردم دچار زحمت میشدند . در میان نجبا و آزادان عده‌ای وجود داشتند که از مغان حمایت میکردند ، وعده‌ای نیز بودند که مغان میتوانستند ایشان را با آسانی بطرف خود جلب نمایند . از گفته‌های «هرودت» چنین برمیآید که گنوماتا در پی بهبود وضع عاهه مردم بوده است ، اما در سنگنبشته بیستون آمده که: اومردم را از برخی از حقوق مالی وغیره محروم مینمود ، وخلق از وی بیمناک بودند این گفته با آنکه متناقض نوشته «هرودت» است نمیتوان آنرا کاملاً مغایر با آن دانست . کتیبه بیستون به امر کسی نوشته شده که بدست خویش گنوماتای مغ را کشته است وبالطبع درباره دشمنی میان وی ومردم غلو کرده است .

در حقیقت مردمی از گنوماتا متضرر شدند که در میان طبقه‌ی اشراف از مخالفان او بشمار میرفتند . *تال جامع علوم انسانی*
از گفته‌ی «هرودت» که میگوید: «همه آسیا از مرگ گنوماتا متأثر بودند» معلوم میشود که گنوماتا با سیاست ملایم خود توانسته بود در دوره‌ی کوتاه حکومتش اکثر مردم را طرفدار خود کند .

مقصود نویسنده کتیبه‌ی بیستون که «گنوماتا» اموال منقول ، وغیر منقول را از مردم سلحشور یعنی «کاراهیاویث پاتی»^{۱۴۴} گرفت ، بخشی از آزادگان است که به ارتش دائمی ومحافل درباری ودستگاه اداری جلب نشده بودند .

بنابراین عملاً «کارهایاویت پاتی» بطور کلی آزادگان عادی بودند: «آراه یعنی مردم، وقشون درایران، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، وهیچ حکومتی بدون حمایت، و طرفداری این گروه نمیتوانست برپای خود بایستد.

داریوش، ونجبا که در اطرافش بودند، وهمچنین مغانی که منافع عده‌ای از نجبا را حفظ مینمودند، هریک بنوبه خود تلاش میکردند که مردم را به طرف خود جلب نمایند. ۱۴۵

نظریات آنتهایم درباره گئوماتا: تازه‌ترین نظری که درباره قیام گئوماتا، از طرف دانشمندان خاورشناس بیان شده، نظریات ارزنده «آنتهایم» دانشمند آلمانی است، که در کتاب معروف خود: «زبان آراهی در دوره هخامنشی» ۱۴۶ که بهمکاری خانم «اشتیل» نوشته، درباره آن واقعه، بتفصیل بحث کرده است. ما اینک خلاصه گفتار او را در ذیل مقاله‌ی خود می‌آوریم:

بنا بر سنگ‌نبشته‌ی بیستون «گئوماتا» قیام خود را، از دژ «پیشیا هووادا» ۱۴۷ که در کوهستان «ار کدریش» واقع بود آغاز کرده «کنت» در کتاب دستور پارسی باستان، لغت «پیشیا هووادا» را از دلفظ «پیشیا» ۱۴۸ بمعنی نوشتن، و «هووادا» بمعنی خانه و منزل هر کب میداند. بنابراین، این کلمه ترکیبی بمعنی کتابخانه‌ای است که جزو خزانه شاهی بود. این کتابخانه در شهر «احمنا» (ا کباتان، همدان) موجود بود، و از نوع بایگانی الواح عیلامی، که اخیراً در تخت جمشید، بدست آمده است محسوب میشد، و مخزن مدارک و اسناد رسمی بود که روی الواح باخط میخی به انضمام رونوشت

۱۴۵- دیاکونوف تاریخ ماد ص ۵۲۲-۵۲۵، دیاکونوف (م.م) تاریخ ایران باستان

ص ۱۲۸-۱۲۹

146- Altheim und Steihl, Die Aramaische Sprache unter den Achaimeniden, Frankfurt, 1963.

147- Paishiya-huvada 148- Paishiya

آرامی آنها که روی چرم یا مقوایی که بآن بسته بودند نوشته شده بود. بنا به سنگ‌نبشته‌ی بیستون این خزانه در کوه «ارکدرش» در جای امنی قرار داشت. نام این دژ، در رو نوشت آرامی کتیبه‌ی بیستون که در جزیره «الفانتین» ۱۴۹ نیل در مصر پیدا شده، و توسط دانشمند انگلیسی: «کولی» ۱۵۰ تحت عنوان «پاپیروس‌های آرامی از قرن پنجم ق.م.» بطبع رسیده ذکر گشته است. بنا به عقیده بعضی از باستان‌شناسان این خزانه یادرباسار گاد بود و یا در جایی دیگر در پارس. چون در بابل خزانه‌ای از سال اول حکومت کورش وجود داشت، لذا برای نگاهداری مدارك رسمی آرامی در پارس، و مواد نیز نظیر آن خزانه‌هایی دایر شد. تنها اطلاعی که کتیبه‌ی بیستون درباره «گنوماتا» بما میدهد این است که وی از هغان بود اما اینکه او از دبیران پادشاه در کاخ «پیشیا هووادا» یا عضو اداره کشور بوده است معلوم نمیشود.

بقیه این داستان را «آلت‌هایم» و «اشتیل» از روی اخبار «هرودت» و کتیبه‌ی آرامی یونانی که در «متسخنعه» در گرجستان پیدا شده و همچنین از مدارك قدیمتر بطور شگفت‌آوری تکمیل کرده‌اند.

از نوشته‌های «هرودت» در می‌آیم که «گنوماتا» بدست برادر خود به پادشاهی رسید کمبوجیه، هنگامیکه بالشکر خویش رهسپار مصر میشد، برادر گنوماتارا که نگاهبان کاخهای شاهی بود با خود نبرد. از نوشته «هرودت» برمی‌آید که ظاهراً وی عنوان وزیر دربار داشته است، از این جهت توانسته با دسایسی برادر خود «گنوماتا» را که با بردیا برادر کمبوجیه شباهت داشت باسانی به تخت شاهی بنشاند. رسیدن يك مغ بمقام عالی وزارت دربار، یا مقامی نظیر آن نشان میدهد که پیروان زردشت در آن عصر نیرومند شده بودند، و میکوشیدند تا اداره مملکت را بدست بگیرند.

149- Elephantine

150- Cowley, Aramic Papyri of the fifth century, B. C. Oxford, 1923, p. 253-271

از روایت «هرودت»، و سنگنبشته‌ی بیستون، و مدارک بابلی برمیآید که حکومت «گئوماتا» در ایران با انقلابات شکستی همراه بوده است. چنانکه میدانیم دین زردشت از سرزمین باختر «بلخ» در مشرق ایران، به «ماد» و از آنجا به «پارس» نفوذ کرد. «هرودت» مغان را يك قبیله‌ی مادی می‌داند. وارد شدن دین زردشت به پارس از راه ماد بوسیله لغات مادی که جزء فرهنگ زردشتی شده است از قبیل: «بگه» و «زر که»، «زورا» و «پیتیازابایام»^{۱۵۱} و غیره نیز ثابت میشود.

بنابر عقیده «هرودت» دونفر، یکی «گئوماتا» و دیگر برادرش می‌کوشیدند تا حکومت از دست داده‌ی ماد را دوباره بدست آن قوم بسمارند. «کمبوجیه» بقول «هرودت» از هخامنشیان اطراف خود شکایت میکند که: «چیزی جز اینکه حکومت را دوباره بدست ماها بسمارند نمیدانند». «گوبریاس»، انقلابیان را تحریک میکرد و میگفت: نباید بگذاریم تا پارسیان، زیر دست يك مرد مادی مجوسی (مغ) باشند: «کمبوجیه» مردم پارس را تهدید میکرد اگر نکوشند حکومت را دوباره بدست آورند، دیگر باره بزیر دست ماها خواهند افتاد.

از این روایات معلوم میشود که دین زردشت در آخرین سالهای سلطنت کورش پیشرفت بسیاری کرده و مغان خود را برای کارهای مهم در سیاست داخلی مملکت آماده میکردند، از این جهت غیبت کمبوجیه هنگام لشکر کشی او به مصر به آنان فرصت مناسبی داد که حکومت را دیگر باره بدست گیرند. موافق روایت: «هرودت»: همه ملل آسیا بجز پارس از مرگ «گئوماتا» متأثر شده بودند، و برای او گریه میکردند. معلوم میشود علاوه از پرداخت مالیاتهای سنگین لشکر کشی: کمبوجیه به مصر تحمیل دیگری بر ملت ایران بوده است از اینرو زمینه يك انقلاب داخلی در خود کشور آماده شد، و طوری پیش آمد، که «گئوماتا» حتی در خود پارس هم پیروانی پیدا کرده بود.

در کتیبه‌ی بیستون، يك انقلاب ديگر نيز، ذکر شده است، که بدرهبری مردی بنام کاملا زردشتی « وهیزداته»^{۱۵۲} پدید آمد. این انقلاب دوم شکستی هولناک خورد، و رهبر آن به «پیشیاهووادا» که از روزگار « گئوماتا » مرکز انقلابیون، شده بود گریخت. ترجمه متن آرامی سنگنبشته‌ی بیستون نام «پیشیاهووادا» را بالغت «برتا»^{۱۵۳} بمعنی قلعه بکار برده است. در آنجا «وهیزداته» بعد از شکست اول خود طرفداران دیگری یافت ولی با وجود آن باز شکست خورد. متن ترجمه آرامی سنگنبشته‌ی بیستون، شمار آنهایی را که در آن انقلاب جان سپردند ذکر میکند: در نبرد اول (۳۰۳) تن از انقلابیون از بین رفتند. تعداد کشته‌ها، و اسیران جنگ دوم در دست نیست، ولی «وهیزداته» پیش از آن لشکر خود را به ولایتی موسوم به «آرخوزیا» (رخج و قندهار) برده بود، و در یکی از جنگهای آنجا (۴۵۷۰) تن از سربازان او کشته شدند «وهیزداته» پس از اسیر شدن، با (۵۲) تن از طرفداران خود به قتل رسید. لغت پارسی باستان «کارا»^{۱۵۴}، که در صفحات پیش از آن بحث کردیم در متن سنگنبشته‌ی بیستون، و جایهای دیگر معمولاً بمعنی «قشون» ترجمه میشود، ولی معنای آن وسیع تر است.

داریوش در آن کتیبه مینویسد که: وی چرا گاهها، و گله‌ها، و برده‌ها و خانه‌هایی را که «گئوماتا» از مردم، و لشکریان گرفته بود به ایشان پس داد. متن آرامی ترجمه کتیبه بیستون لغت «کارا» را، با کلمه «خیلا»^{۱۵۵} ترجمه میکند، و این امر ثابت مینماید که این لغت در پارسی باستان معنای وسیع‌تری داشته است. در متن بابلی کتیبه‌ی بیستون بجای «کارا» لغت هزوارش سومری «او-قو»^{۱۵۶} استعمال شده، که بزبان کدی، «ایشو»^{۱۵۷} بمعنی مردم خوانده شده است، این هزوارش سومری نیز ثابت میکند که لغت «کارا» در پارسی باستان تنها به قشون مربوط نبوده بلکه بمعنی عامه مردم هم بکار میرفته است.

152- Vahyazdata

153- B-R-T-A

154- Kara

155- Khaila

156- U-qu

157- Ishu

داریوش، در همان سنگ‌نبشته می‌گوید که: یاد گاهها، یعنی عبادتگاه‌هایی را که گئوماتای مغ ویران کرده بود بعد از کشتن وی، تعمیر کرده است، و چرا گاهها، و گله‌ها و برده‌ها و خانه‌هایی را که «گئوماتا»، از لشکریان (یعنی «کارا» و اشراف) گرفته بود بایشان پس داده، و در سراسر کشور نظم و ترتیب پیشین را باز گردانیده است یعنی اثر انقلاب «گئوماتا» را که هدفهای مذهبی، و اجتماعی داشته، از میان برده است.

ذکر آزاد کردن برده‌ها نشان می‌دهد، که اصلاحات «گئوماتا» جنبه‌های اجتماعی نیز داشته است. بنظر میرسد که گئوماتا، برای توسعه، و اصلاح کشاورزی، و ایجاد اساسی استوار برای آن اراضی، و گله‌ها و برده‌ها و خانه‌های زاید را از اشراف، و مالکین بزرگ گرفته باشد. معنی لغت «کارا» که درباره آن بحث شد، باید همان طبقه اشراف و مالکین باشد. گئوماتا میخواست با ضعیف کردن این دسته، طبقه کشاورزان واقعی را تقویت کند.

عده زیاد پیروان «وهیزداته» که در جنگ «آرخوزیا» جان سپردند نشان می‌دهد که این اصلاحات اجتماعی مغان در بین عامه مردم پیروان بسیاری پیدا کرده بود.

بنابراین «گئوماتا» با این نوع اصلاحات پیشرو «مزدک بامدادان» بود، که در زمان قباد اول (۴۸۸-۵۳۱) یعنی بالغ بر هزار سال پس از این واقعه قیام کرد، و بر آن شد که اموال اشراف را بگیرد و بین عامه مردم تقسیم کند.

«گئوماتا»، و مزدک، هر دو از روحانیون دین بشمار می‌رفتند، و بر نامه اصلاحات انقلابی ایشان بدون شك به عقاید مذهبی شان بستگی داشت. «هرودت»، از کشتار هولناک مغان پس از مغلوب شدن ایشان سخن می‌گوید، و آن عمل را «مگوفونی»^{۱۵۸} خوانده، که معادل پارسی آن «مگوزتی»^{۱۵۹} یعنی کشتار مغان میباشد. دشمنی با مغان در تمام دوره هخامنشی، از روزگار داریوش

تا اسکندر، ادامه داشت. پادشاهان بعد از داریوش، ظاهراً مانند پیروان زردشت، رفتار میکردند، چنانکه خشایارشا در کتیبه‌ی خود افتخار میکند که: «معبدهای خدایان (غیر مزدیسنی) را، بدستور اهورمزدا، ویران کرده است، ولسی باز در این دوره اسم «زردشت» دیده نمیشود. پادشاه بخواست اهورمزدا حکومت میکرد، و اراده او، اراده‌ی اهورمزدا بود، و احتیاجی به پیامبری مانند زردشت نبود، و بنظر میرسد که حتی ذکر عمومی نام او نیز ممنوع بود.

این وضع تا پایان دوره‌ی هخامنشی ادامه داشت. پس از انقراض هخامنشیان، اسکندر نیز در دشمنی با مغان دنباله‌ی سیاست ایشان را گرفت چنانکه کشتار مغان را نیز، به این فاتح نسبت میدهند. «هیرمودوروس» ۱۶۰ فیلسوف یونانی (قرن پنجم ق.م) و شاگرد «افلاطون» عقیده داشت که «اسکندر» مغان را از بین برد.

يك مدرک سعدي نیز از کشتار مجوسان (مغوزتی) ۱۶۱، حکایت میکند، و آن عمل را به «اسکندر» نسبت میدهد. «آلتهايم» معتقد است که، خط و زبان آرامی که بقول دیگر دانشمندان، در زمان داریوش اول، زبان بین‌المللی شاهنشاهی هخامنشی گردید، از زمان کورش کبیر در ایران رواج داشت و دانشمندان و متخصصان ایرانی آن زبان مغان بودند.

وی، مینویسد که، دانستن خط، و زبان آرامی، به «گئوماتای مغ» فرصت داد که به خزانه شاهی راه بیابد، و به جانشینی پادشاه برسد.

در تخت جمشید، اشیاء مربوط به عبادات زردشتی، پیدا شده، که بر آنها مطالبی به خط آرامی نوشته شده است. شاید استعمال این خط و زبان از طرف مغان زردشتی مانع بوده است که داریوش میدان بیشتری در اموال مملکت به آنان بدهد، و اگر چه نمیتوانست آنان را از بین ببرد دست کم مانع پیشرفت

ایشان در آینده بشود. میتوان احتمال داد که مخالفت هخامنشیان، بامغان مانع استعمال خط آرامی در متون پارسی باستان شده، و خط آرامی، برای زبان ایرانی تا آخر دوره هخامنشی مخصوص مغان بوده باشد، و اوستا برای نخستین بار بهمین خط نوشته شده است. بعد از دوره هخامنشیان اجازه داده شد که متون غیر مذهبی زردشتی نیز به زبانهای ایرانی و به خط آرامی نوشته شود. ۱۶۲

نتیجه - از بحث طولانی مزبور چنین نتیجه می گیریم :

۱- هخامنشیان زردشتی نبودند، بلکه بدون اعتقاد به پیغمبری به نام زردشت، هورا مزدا و دیگر بغان را می پرستیدند .

۲- مغان که تیره ای از قوم ماد بشمار میرفتند، از روحانیان دین زردشتی بودند و در دستگاه دولت و بین مردم نفوذ فراوان داشتند .

۳- مغان مانند دیگر مردم ماد میخواستند سلطنت ماد را دیگر باره در ایران تجدید نمایند .

۴- قیام گنوماتای مغ، یک قیام دینی و سیاسی بود وی در حالیکه میخواست سلطنت را به قوم ماد انتقال دهد، بر آن شد که دین زردشتی را نیز مذهب رسمی ایران سازد، همان کاری را که اردشیر بابکان در نه قرن پس از وی کرد .

۵- اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گنوماتا تا حدی جنبه سوسیالیستی داشت و به سود طبقه محروم بود، از این جهت همه مردم ایران جز پارسیها از قتل او اندوهگین شدند و بر مرگ او بگریستند .

۱۶۲- زبان آرامی در دوره هخامنشی (دکتر رودلف ماتسوخ) ضمیمه مجله دانشکده ادبیات، شماره دوم، سال دهم، تهران ۱۳۴۱ ص ۱۳-۲۹